

«ای امتِ احمق!»

سه مکتوب

میرزا آقاخان کرمانی

به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه

چاپ دوم؛ نشر نیما؛ آلمان ۲۰۰۰

«سه مکتوب» شامل سه نامه طولانی از فردی خیالی به نام کمال الدوله است که به شاهزاده ای خیالی نوشته می شود. بهرام چوبینه که این اثر را برای نخستین بار در مهرماه ۱۳۷۰ در خارج کشور به چاپ رساند، در پیشگفتار توضیح می دهد: «احتمالاً نسخه اصلی که به خط خود میرزا آقاخان کرمانی بوده می باید میان بازماندگان وی موجود باشد. نسخ خطی این کتاب در دست دوستداران و هم مسلکان او و هم چنین در کتابخانه های عمومی در ایران موجود بود. اما اکنون به دستور ملایان جمع آوری و مطالعه آن غیر ممکن و در ردیف «کتب ممنوعه» به شمار می رود... کتاب حاضر بی کم و کاست آنگونه که به دست ویراستار این کتاب رسیده است، فتوکپی دست نوشته ای است که اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می شود. این نسخه به خط میرزا مصطفی معروف به کاتب است که... ظاهراً برای ادوارد براون شرق شناس معروف نسخه برداری و بلافاصله به انگلیس ارسال داشته است.»



میرزا آقاخان در مکتوب نخست به وضعیت نکبت بار و ویران ایران می پردازد. در مکتوب دوم از آثار ملا محمد باقر مجلسی و احادیث خرافی به اصطلاح علمای اسلامی سخن می گوید. در مکتوب سوم و «مکالمه سوسمار الدوله و کلانتر» به فرهنگ خشونت، کشتار بایی ها و فساد ساختار سیاست پرداخته و این همه را با فرنگ مقایسه می کند. چوبینه بر خلاف برخی از ایرانیان که «مکالمه سوسمار الدوله و کلانتر» را رساله جداگانه ای می دانند، آن را بخشی از سومین مکتوب این اثر می داند و از آنجا که در نسخه خطی، آغاز هر مکتوب روشن نیست، چوبینه خود با توجه به متن، آغاز هر یک از نامه ها را مشخص کرده است.

چوبینه در پیشگفتار ارزشمند و مفصلی با بررسی تناقضات تفکر میرزا آقاخان (مثلاً در مورد یهودیان) و نیز کند و کاو در شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن دوران در عین حال به جستجوی دلایل نکبت های امروزی جامعه ما در تاریخ می پردازد. وی در این رهگذر به توضیح مفاهیمی می پردازد که بسیار آنها را می شنویم و به کار می بریم، بی آنکه هرگز به ریشه و خاستگاه آنها اندیشیده باشیم. برای نمونه در مورد پدیده «تقلید» در دین اسلام می نویسد: «تقلید در فرهنگ عرب و شیعه به معنی «قلاده» افتادن است و جز این معنی دیگری نمی دهد و هر کس که تقلید می کند، این فکر و اندیشه را، یعنی به قلاده رفتن را تصدیق و تأیید می نماید. چنین شخصی محتاج قلاده و قلاده کش است. این گونه موجودات نه اجازه دارند و نه شعورشان بدان میزان رسیده است که از به قلاده رفتن خودداری ورزند» و در پانویس با اشاره به معنی «تقلید» در فرهنگ دهخدا می افزاید: «تقلید در زبان عربی قلاده به گردن حیوان انداختن و آنان را به کار و بیگاری کشیدن و یا در چراگاه رها کردن معنی می دهد. به معنی دقیق تر، پیروی کسی، بی دریافت حقیقت، متابعت و اقتدا کردن، و از روی عمل و عقیده دیگران کاری و یا فکری را انجام دادن و به ویژه عمل کردن عامی، نابالغ و نادان، از فتوای «ولی فقیه»؛ و بدانچه مجتهد اعلم در مسائل شرعی و عرفی فتوا دهد را تقلید می گویند». قد بر افراشتن در برابر این گوسفندوارگی یکی از نکات کلیدی «سه مکتوب» و تفکر آزادی خواهانه میرزا آقاخان کرمانی است.

هزار و دویست و هشتاد سال

برگزیدن فرازهایی از «سه مکتوب» برای نقل در این نوشته بسیار کار مشکلی بود، چرا که هر بخش از این اثر برای ایرانیان صد و پنجاه سال پس از میرزا آقاخان کرمانی که به پدیده ای به نام «جمهوری اسلامی» دچار گشته اند، خواندنی و مایه عبرت است، البته اگر چشم بصیرتی وجود داشته باشد.

میرزا آقاخان کرمانی که در روستایی دور افتاده از نواحی کرمان و در خانواده ای مؤمن و در دوران شکوفایی اندیشه های آزادی خواهانه و مترقی در اروپا به دنیا آمد بارها به «هزار و دویست و هشتاد سال» شیوع خرافات اسلامی در ایران اشاره می کند و در تناقضی سزاوار درک گاه اعراب را مسبب آن می داند و گاه «حماقت و خریبت» خود ایرانیان را دلیل می آورد. او که تقریباً در هر بند شاهزاده خیالی خود، جلال الدوله را خطاب قرار می دهد می نویسد: «ای جلال الدوله... به جان تو اگر یک جلد کتاب بحار الانوار [مجموعه ای ۲۴ جلدی از ملا محمد باقر مجلسی آخوند دوره شاه سلطان حسین صفوی] را در هر ملتی انتشار بدهند و در دماغ های آنان این خرافات را استوار و ریشه دار دارند دیگر امید نجات از برای آن ملت مشکل و دشوار است. حالا تصور فرمایید که هر گاه بیست و چهار جلد از این قسم کتاب در ملتی منتشر شود و منکر آنها را هم کافر بدانند دیگر حال آن ملت چه خواهد بود».

میرزا آقاخان خود درس طلبگی خوانده و در علوم اسلامی تحصیل کرده بود. هم او در «سه مکتوب» چنین اندرز می دهد: «از طایفه آخوند و ملا بر حذر باش که اگر دوست باشند مالت را می خواهند و اگر دشمن شوند خونت را می خورند». او بسیاری از آثار علوم اسلامی را «موهومات» و «آش شله قلمکار» می خواند و می گوید که خود او از «پزندگان این آش» بوده است و «هر که از این آش خورد گرسنه و پریشان و فقیر و سرگردان ماند». او اسلام آغازین را «دختر چهارده ساله» و زیبا و دلربایی می داند که در دوران وی به هشتاد سالگی رسیده و جز زشتی و چروک و کمر خمیده و حماقت و سستی و کسالت ندارد و از همین رو «امت اسلام... امروز اردل و اذل تمام امم و ملل و مذاهب و مغل عالم است».

میرزا آقاخان «اعراب» را «یک مشت عرب لخت کو برهنه وحشی گرسنه بی سر و پا» می نامد که «یک هزار و دویست و هشتاد سال» است که ایران را بدبخت کرده و به روزگار سیاه نشانده اند. او حتا هنگامی که از فردوسی گفتاوردی نقل می کند، خود در میانه شعر می افزاید: «این عرب های وحشی» و بعد خونریزی و سوجویی و عقب ماندگی ایشان را از زبان فردوسی ادامه می دهد. میرزا آقاخان از این هم فراتر رفته و می نویسد: «به تکلیف سعد وقاص دین اسلام را که محمد برای عرب آورده بود قبول کردیم نظر به وعده های او بایستی در دو عالم به شاهی شادی بوده باشیم. از عالم آخرت که هنوز خبر نداریم، حرفی است که سعد وقاص و یک مجمع نسناس دیگر به توهم گفته اند. بیاییم به عالم دنیا، از هجرت تا این زمان بخصوص از استیلای عرب و قبول کردن اسلام تا یومنا هذا چه مصیبت و چه بلاها و محنت و رنج و مشقت در هیچ جای عالم بر هیچ طبقه بنی آدم این قدر عذاب و مصیبت نازل نشده». او با نفرت به اعمال اعراب در ایران می نگرد و از هر منطقه و دوره مثالی در باره شقاوت های آنها می آورد. برای نمونه از هشام ابن عبدالملک نام می برد که پس از فتح مازندران قسم خورده بود که با خون اهالی آنجا آسیابی را به حرکت در آورده، گندم آرد کند و نان آن را بخورد. هنگامی که به او خبر می دهند که خون پس از سرد شدن لخته می شود و نمی تواند آسیاب را بگرداند، می گوید: «خلاق قسم، ضد شرع است و من خلاف قسم نمی کنم!» به این ترتیب «خو بسیار تازه به آب گرم بی اندازه مخلوط کردند و آبها را از خونها به راه انداختند و گندم آرد ساختند، نان پخته زهر مار کرد تا خلاف قسم نکرده باشد!»

میرزا آقاخان دین محمد را مناسب احوال «ملت عرب وحشی که مشتی شترچران بیابانگرد و حیوان شیرخوار بربر و گرسنه پابرهنه سوسمارخوار» بودند مناسب می داند و نتیجه می گیرد: «هر پیغمبر و فیلسوف که در ملتی مبعوث می شود کمر همت بر اصلاح آن امت می بندد، امراض طاریه و اخلاق و عیوب فاسده آن ملت را به نظر دقت می آورد». از همین روی تأکید پیغمبر بر طهارت و نظافت و وضو برای آن اعراب «پیر چرک و خاک» بوده است و نه برای کسانی که هر روز حمام می کنند و همواره نظیف هستند و می نویسد: «این قرارها پیداست برای شخص بادیه نشین و تعلیم طهارت و شست و شوی شترچران است... و کجا دخلی به دین دارد... که امروزه تمام علمای ایران عمر خود را در کیفیت وضو و غسل و شکیات و سهویات و مبطلات و واجبات و مقارنات نماز صرف کرده اند و مابین سنی و شیعه یک هزار سال است گفتگو در وضو است که آیا تا مرفق باید بشویند یا از مرفق...» او معتقد بود که این جماعت «احمق» مقصود پیغمبر را خوب نفهمیدند و گرنه تا این اندازه اختلاف نمی داشتند.

از زبان پیامبر

گذشته از فراگرد تحول فکری میرزا آقاخان که او را از یک طلبه به آزادی خواهی مبدل می سازد که سر در راه آزادی و مبارزه با خرافات می بازد، بازتاب شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دوران وی در «سه مکتوب» نقش برجسته ای دارد.

میرزا آقاخان در متنی طولانی و بس مستدل پیامبر اسلام را در برابر «علمای بی علم و عمل» و «حکمای خالی از حکمت» و «عرفای بی معرفت» قرار می دهد که در دین وی و آیین اسلام یاوه سرایی کرده اند. او از زبان پیامبر این جماعت را لعنت کرده و از ایشان می پرسد: «کدام علوم حقوق رانوشتید و کدام قانون معامله را به عدالت تحقیق کردید. کدام علم با فایده را تأسیس کردید. کشف کدام مجهول را سبب شدید. منفعت و فایده شما برای اسلام و مسلمانان چه بود جز این که در مسائل فرعی آنقدر سخن گفتید و خرافات به هم بافتید و اختلافات نمودید که اصل و فرع هر دو از میان رفت و جنس و فصل بی اصل و مهمل شد... ای فقهای بی فقاقت، مسئله طهارت و نجاست که اینقدر قابل ریش جنبانیدن و زنج زدن نیست».

میرزا آقاخان از زبان پیامبر است که به دروغ‌گویی‌ها و خرافه‌پروری‌های فقها اعتراض می‌کند و می‌گوید: «امام حسین که به مسافت سیصد قدم نتوانست خود را به شط فرات رساند و آب بنوشد چطور به طرفه العین می‌رود به هندوستان و قیس هندی را از چنگال شیر رهایی می‌دهد!» و از زبان پیامبر است که امت اسلام را «احمق» می‌خواند: «ای امت احمق! جنگ علی و ابوبکر و دشمنی طلحه و زبیر و خونخواری عایشه و نفرین‌های فاطمه و به کوفه رفتن امام حسین جزو سیاست مدن و مسئله ملکی و نزاع شخصی است چه ربطی به دین و آیین مقدس اسلام دارد؟»

این بخش از مکتوب اول، به نثر روشنفکران دوران قاجار، چنان شیرین و روان نگاشته شده که در تمام «سه مکتوب» جای ویژه‌ای می‌یابد. همین بخش در عین حال عنوان «مرتد و کافر» را که به اصطلاح علما و فقها به میرزا آقاخان نسبت می‌دهند، بی‌پایه می‌سازد چرا که میرزا آقاخان این «علما» و «فقها» را رد می‌کند و نه دینی را که به آن اعتقاد داشت.

تو گویی میرزا آقاخان کرمانی بیش از یک سده پیش این سخنان را از زبان پیامبر اسلام به حاکمان کنونی ایران و نیز طالبان افغانستان و دیگر ممالک عقب مانده مسلمان می‌گوید: «ای واعظان غیر متعظ، منیر که تخت پادشاهی و اریکه سلطنت و بزرگواری من است که امروز در دست شما ناکسان افتاده... ای پادشاهان اسلام، ای ظالمان ستمکار، ای جفاکاران خونخوار، ای بی‌دینان نابکار، امت من که امانت خدا و ودیعت حق تعالی بودند چقدر خون ناحق که از ایشان ریختید. چقدر جور و ستم و عذاب و شکنجه و ظلم و تعدی و تجاوز و درازدستی بر آنان روا داشتید. اینک شهرهای خراب مسلمانان گواه ستم‌های بی‌پایان شماست. مردم در بدر فقیر و پریشان شاهد صدق ظلم‌های شماست. ممالک ایشان را ویران، مردان را مرده گورستان، اطفال را دسته یتیمان، زنان آنان را زمره بیوه زنان ساختید... آه که چه ستمکاران نابکار و چه جفاکاران حيله شعار بودید. در ایام سلطنت شماها اسم عدالت که اساس اسلام بر آن بود گم شد و رسم انصاف و داد که در دین من شهرت آفاق بود قصه و افسانه ورد زبان مردم گشت.»

زنان در سه مکتوب

میرزا آقاخان ازدواجی ناموفق داشت و شاید به همین دلیل خواهان معاشرت و آشنایی زنان و مردان پیش از ازدواج بود.

او بارها به مشکل مستوری و مهجوری زنان اشاره می‌کند و از جمله می‌نویسد: «زنان ایران نه تنها در نظرها خفیف و بی‌وقار و حقیر یا ذلیل و ضعیف و مانند اسپرند، بلکه از هر دانشی مهجور و از هر بینشی دور و از همه چیز عالم بی‌خبرند و از تمام هنرهای بنی آدم بی‌بهره و بی‌ثمر. چرا نباشد و حال آنکه یک هزار و دویست و هشتاد سال است که در چادر مستورند و از معاشرت دور و در زاویه خانه‌های خراب عنکبوت وار از خیالات زنانه خویش می‌ریسند و بر وفق طبیعت ضعیف خود می‌بافند». او به درستی نقش این فرهنگ را در تربیت نسل‌ها دنبال می‌کند و آگاه است که نقش مهجور زنان چگونه نسل‌های مهجور تربیت خواهد کرد که صد و سی سال بعد، از گور برآمدگان خرافی و سوسمارالدوله‌ها را بر سرزمین ما حاکم خواهند ساخت. سرزمینی که میرزا آقاخان عاشقانه دوستش می‌داشت و خصمانه به ویرانی و عقب ماندگی آن نفرت می‌ورزید. میرزا آقاخان می‌نویسد: «ناچار طبیعتی که در آن اسیری ذلت و حقیری و ضعف و مسکنت یک هزار و دویست و هشتاد ساله تربیت شود پیداست چگونه بار آورد و چه قسم میوه ناگوار نه تنها این اسارت و ذلت که اساس دسیسه و حيله است خود زنان ایران را خراب دارد بلکه مبرهن است اولاد و احفادی که از ایشان متولد می‌شوند صاحبان همان اخلاق و عادات مادر فرزند را طبعاً می‌آموزد». چه روشن می‌دید میرزا آقاخان روزگار نکبت بار سرزمین ما را...

میرزا آقاخان کرمانی همراه با شیخ احمد روحی و خبیرالملک در زندان طرابوزان به سر می‌برد که میرزا رضای کرمانی ناصرالدین شاه را در شاه عبدالعظیم به قتل رساند. این شایعه که ترور ناصرالدین شاه توسط بابی‌ها صورت گرفته است، سبب شد تا دولت عثمانی این سه تن را به حکومت ایران تحویل دهد. میرزا آقاخان کرمانی معتقد بود همه ادیان و مذاهب از جمله دین اسلام و مذهب بابی‌ها به خرافه‌ای درمان ناپذیر آلوده اند. او خرافه در ادیان مختلف را به «کوفت» [سفلیس] تشبیه می‌کند که از هر کسی که سرایت کرده باشد، یک مرض است و آثارش یکی است. این شیفته آزادی و ترقی و دشمن شوریده خرافه پرستی که در آرزوی «احیای یک ملت» و «زنده بگوران» بود، در سال ۱۸۹۶ میلادی در سنین چهل سالگی در باغ شمال تبریز گردن زده شد.

«سه مکتوب» بدون تردید یکی از خواندنی‌ترین آثار سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران و نیز از نظر نثر یکی از شیرین‌ترین آنهاست. شور گفتار میرزا آقاخان و ترکیبات بدیع گاه از او شاعری ارائه می‌کند که بار رنج ملتی را بر دوش می‌کشد. این کتابگزاری کفاف نقل یک از هزار «سه مکتوب» را نمی‌دهد. شرح کشتار بابی‌ها، نقش زنان در این کشتارها، شرح حماقت‌ها و خرافه پرستی مردم و شرح فقر و خشونت در «سه مکتوب» هر خواننده بی‌غرضی را به تأمل وادار می‌دارد. این کتاب را باید خواند و آرزو کرد روزگاری معرفی و بررسی چنین آثاری در مواد آموزشی کشور ما جای گیرد.